روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۳۰ فروردین ۱۳۹۳ • ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۴۳۵ • ۱۹ آوریل ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۱۹۹۴ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۱۹:۵۹ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۶ • طلوع آفتاب ۶:۲۶

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

فعالیت سیاسی سیب‌زمینی و موز

● **پوریا عالمی:** یک موز سر چهارراه ولیعصر، بالاسر یک سیب‌زمینی ایستاده بود. آمبولانس من را سر خیابان فلسطین که دید پرید وسط خیابان و شروع کرد به دست‌تکان‌دادن. آژیر را زدم و نیم‌ساعته خودم را- به‌دلیل ترافیک- به موز رساندم. موز گفت: چطوری اینقدر خوب رسیدی؟ از سر فلسطین تا چهارراه ولیعصر فقط نیم‌ساعت تو راه بودی. دمت گرم. آمبولانس را زدم کنار و گفتم: دوتا دلیل دارد: ۱- مدیریت عجیب شهری. ۲- فرهنگ غریب مردم.

موز، سیب‌زمینی را نشان داد و گفت: این‌رو چی‌کار کنیم؟ گفتم: اوه‌اوه. اولین‌بار است که می‌بینم سیب‌زمینی از خودش واکنش نشان داده و یک چیزیش شده.

موز گفت: «بله. این سیب‌زمینی از آن سیب‌زمینی‌ها نیست.» بعد این‌ورآن‌ور را نگاه کرد و گوشی موبایلش را خاموش کرد و آرام در گوش من گفت: «سیاسیه.» و اضافه کرد: «از آن فعال‌های سیاسی تاثیرگذار هم هست.»

گفتم: آخرین فعالیت سیاسی‌اش کِی بوده؟

موز گفت: چندسال پیش برای ترغیب مردم برای شرکت در انتخابات خیلی تلاش کرد.

گفتم: دمش گرم. بعد فعالیت سیاسی‌اش را از کی شروع کرده؟ موز گفت: از ۸۴. آن‌موقع جوان و پرشور بود. گونی‌گونی می‌رفت در خانه مردم را می‌زد تا نظرشان را جلب کند. گفتم: حالا چش شده؟ موز گفت: من ایشان را درست نمی‌شناسم. راستش سوار تاکسی بودیم. رادیو هم روشن بود که به نقل از مقام مسوولی گفت: «کاهش ارزش موز و سیب‌زمینی.» گفتم: جدی؟ من که باورم نمی‌شود.

موز گفت: «بله... مسوولِه گفت سیب‌زمینی ۶۰۰تومان ارزشش کم شده... این را که گفت سیب‌زمینی چون رگ غیرت نداشت که نشان بدهد، پوست خودش را کند و غش کرد. من هم دلم سوخت گفتم پیاده‌اش کنم و ببینم آمبولانسی، چیزی پیدا می‌شود ببریمش بیمارستان.» بعد بغض کرد و گفت: «آیا امیدی هست؟»

گفتم: ناامید نباش. سیب‌زمینی یعنی در عین ناامیدی امیدواربودن. در همین حین، داشتم دنبال نبض سیب‌زمینی می‌گشتم که پیداش نکردم. دنبال رگش هم گشتم که سرمی، چیزی بهش وصل کنم که دیدم نه، واقعا این سیب‌زمینی‌ها رگ ندارند. موز گفت: من بیشتر برای خودم نگرانم. گفتم: شما چرا؟ موز که در سبد خانوار ایرانی‌ها نقش اول را دارد. موز گفت: فکر می‌کنی آقا. همان مسوولِه، که رییس اتحادیه فروشندگان میوه و سبزی بود، می‌دانی چه گفت؟ سیب‌زمینی را گذاشتم در آمبولانس و گفتم: چی؟ موز نشست جلو و گفت: موز، یعنی من، کیلویی ۸۰۰ تا هزارو۲۰۰تومان ارزشم بین مردم کم شده و افت قیمت داشتم. گفتم: حتما اشتباهی شده. چون تا آنجا که من دیده‌ام همه اهل شیرموز هستند و دست‌کم هفته‌ای یک‌بار می‌روند سر کوچه یک شیرموزنارگیل‌انرژی‌زا می‌زنند. موز گفت: نمی‌دانم. شاید نخوردن موز هم معنای سیاسی دارد و دارند به دولت و مجلس تکه می‌اندازند؟

آژیرزنان آمبولانس را راه انداختم و گفتم: چه ربطی دارد؟ موز گفت: ربط غیرمستقیم. چون دولت از این‌ور می‌گوید یارانه نگیرید و حقوق‌ها را اضافه هم نکرده است، ولی از آن‌ور مجلس می‌گوید بیشتر بچه بیاورید و هرگونه ایجاد مانع یا امتناع جرم است.

گفتم: پیاده‌شو آقا. پیاده‌شو.

موز گفت: چرا؟ گفتم: بحث سیاسی ممنوع. سیب‌زمینی کم بود، همین مانده بود موز هم رجل سیاسی شود و تحلیل سیاسی کند.

قلم انداز

شفاخانه چشم و چال

سیروس ابراهیم‌زاده

● وقتی وارد مطب چشم پزشک معروف شمیرانات شدم، دلم گرفت. فراموش کرده بودم کجا آمده‌ام و برای چه. در سالن انتظار جلو در ورودی میخکوب شدم. تماشای زنان و مردانی که با چشم‌های اشکبار از اتاق دکتر بیرون می‌آمدند دلم را به درد آورد... لحظه‌ای بعد به خود آمدم و دریافتم که که بارانِ اشک در واقع قطره‌های داروی شست‌وشوی چشم است و آماده کردن بیماران برای نشستن پشت دستگاه‌های الکترونیکی به منظور معاینات دقیق جناب چشم پزشک پرکار و پرتوان...

کارکنان این کلینیک کوچک همه جوانان ورزیده و ماهر بودند و اغلب مهربان با پیران مریضِ افسرده، الا یکی از آنان که خانم جوانی بود به غایت زیبا و به احتمال رییس دیگران، ولی تا دلتان بخواهد عبوس، که کندی و درماندگیِ بیماران پیر و درهم شکسته را بر نمی‌تابید و «مگه نگفتم پیشانی‌ات را بچسبان اون بالا» یا «چرا چونه‌ات‌رو این‌ور و اون‌ور می‌بری آقای محترم؟» و غیره...

وقتی با چشمان اشکبار از مطب خارج می‌شدم، به خانم اخمو گفتم: «ممنونم. انشاءالله که تو هم پیر بشی تا حالِ سالخوردگان بدانی دخترم!» گرهِ ابروانِ پهنِ تاتو کرده‌اش پیچیده‌تر شد و تقریبا فریاد کشید «چی گفتی؟» لبخندزنان گفتم «منظورم این بود که خدا عمرت بدهد... جسارت نکرده باشم یه وقت!؟» لحظه‌ای مکث. نفس در سینه‌ها حبس و سپس، چهره درهم خانم به یکباره باز شد و گل زیبای تبسم بر لبانش نشست و سالن انتظار نورباران شد و اشک چشم بیماران درخشیدن گرفت و بعد همه با هم هاهاها! ...

بیرون جلوی در، گلدانی بود معطر که هنگام ورود نه دیده بودم و نه بوییده بودمش...

کارتون خواب

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com

صد سال تنهایی

شاهکار ادبیات جهان معاصر

بئاتریس سالاس*

گابریل گارسیا مارکز یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر جهان بود که نه‌تنها در زبان اسپانیایی که در ادبیات جهان یک انقلاب واقعی به پا کرد. او به‌روزکردن شیوه رئالیسم جادویی که پیش از او نیز در آمریکای‌لاتین نویسندگانی درباره آن نوشتند را با صدسال تنهایی آغاز کرد. صدسال تنهایی شاهکار ادبیات جهان معاصر ماست. این اثر در زبان اسپانیایی بستر مناسبی برای نوشتن به این شیوه نگارش بود. این کتاب که رنسانس ادبی را به وجود آورد به جهان قدرت زبان اسپانیایی و ادبیات آمریکای‌لاتین را نشان داد. او ادبیات جادویی که از گذشته دور در ادبیات مردم دنیا وجود داشت را بار دیگر زنده کرد. البته در ادبیات فارسی هم نمونه خوبی برای اینگونه ادبیات یعنی شاهنامه داریم که در آنجا هم جادو به کمک ادبیات می‌آید. اما آنچه مارکز در ادبیات به راه انداخت، رئالیسمی بود که شبیه زندگی امروزی ما بود.

*** استاد دانشگاه و مترجم زبان فارسی**

نکته

درباره بازتاب رسانه‌ای روایت یک بخشش

«گاردین»، ستایش جهانی و باقی قضایا

پژمان موسوی

افکار عمومی جهان روز پنجشنبه روایتی را از ایران خواند که الزاما نیازی به «خواندن» نداشت؛ هر آنچه بود، تصویر بود و تصویر نیز بی «خوانش» متن، به تنهایی برای بازخوانی روایت کافی بود. «سوژه» به اندازه‌ای قدرت «دربرگیری» و «شگفتی» داشت که حتی سردبیران ارشد رسانه‌های مهمی چون گاردین نیز مجاب شوند در روزی که جهان آبستن حوادث مختلفی از انتخابات اوکراین و حوادث ریز و درشت فراوان تا غرق شدن کشتی کره‌ای با چندصد سرنشین بود، تصویری را به‌عنوان «عکس یک» خود برگزینند که بازتاب آن می‌توانست «ستایش جهانی» را برانگیزد. از همین‌رو هم دو فریم از «روایت یک بخشش» آرش خاموشی انتخاب شد و همان‌طور که انتظارش هم می‌رفت، انتشار آن با بازتاب‌های گسترده‌ای در داخل و خارج از ایران همراه بود. این دو تصویر که یکی لحظه باز کردن طناب‌دار از گردن قاتل عبدالله حسین‌زاده و دیگری در آغوش گرفتن مادران مقتول و قاتل را نشان می‌داد، برای نخستین بار پس از مدت‌ها، روایتی را از ایران به جهان مخابره کرد که نه‌تنها تلخ نبود، که حاوی یک پیام بزرگ اخلاقی برای انسان‌ها در جای جای جهان هم بود. در واقع رسانه‌ها به‌عنوان فراگیرترین و موثرترین نهاد تولید، بازتولید و توزیع «آگاهی» در جهان مدرنِ ارتباطی ما، از این رویداد به بهترین شکل برای ساختنِ تصویری دیگرگونه از ایران که اتفاقا قابلیت درک و فهم مشترک را هم داشت بهره بردند و یک پیام مهم انسانی با نام «بخشش» را به جهان مخابره کردند. این موضوع وقتی اهمیت مضاعف پیدا می‌کند که ما می‌دانیم جایگاه و نقش رسانه‌ها هیچ‌گاه به آنها اجازه نمی‌دهد که ابزاری خنثی و میانجی‌ای بی‌طرف در ارایه تصویر به حساب آیند زیرا همان‌طور که پیش از این نیز گفته شده است، رسانه‌ها، متکی به زبان و معنا هستند و زبان و معنا نیز در چارچوب گفتمان، همواره متکی به قدرت است. لذا بازنمایی حوادث توسط رسانه‌ها همواره دارای سوگیری ایدئولوژیک است و در راستای تضعیف یا تثبیت گفتمان ویژه‌ای گام برمی‌دارد. در اینجا نیز، هم انتخاب سردبیران گاردین و هم انتخاب سایر سردبیران رسانه‌های معتبر دنیا (از جمله برخی رسانه‌های داخلی) برای پوشش گسترده این روایت بخشش، گامی در جهت تثبیت روحیه و گفتمان صلح‌طلبی، بخشش و مدارا، در کنار تضعیف گفتمان‌هایی است که در روزگار ما، باز هم بر خشونت تاکید کرده و گفتمان خشونت را بازتولید و بازنمایی می‌کنند.

میراث فردا

روایت کارگردان و منتقد ایرانی از دیدار با «گابریل گارسیا مارکز»

دیدار در ساعت ۳ بعدازظهر

فرانک آرتا

بالاخره اتفاقی که نباید می‌افتاد، افتاد؛ اتفاقی که هیچ‌کس نمی‌تواند مانع آن شود. گابریل گارسیا مارکز، خالق «صدسال تنهایی»، درگذشت؛ خبری که حالا همه به آن واقفند. طبیعی است علاقه‌مندان این نویسنده بزرگ در ایران که تعدادشان هم زیاد است، متاثرند و غمگین. ازجمله محمد متوسلانی، بازیگر و کارگردان سینما و همسرش، میهن بهرامی، منتقد هنری. البته ناراحتی آنها هم دلیل دیگری دارد. چون سال‌ها پیش، از نزدیک با مارکز آشنا شده بودند. داستان از آنجا شروع شد که در سال ۱۳۶۹ فیلم «جست‌وجوگر» به کارگردانی محمد متوسلانی در جشنواره مسکو پذیرفته شد. کارگردان و همسرش هم در این جشنواره حضور پیدا کردند. تقدیر اینگونه رقم خورد که همزمان «گابو» هم میهمان ویژه جشنواره شود و در هتل آنها منتها در جایگاه ویژه اقامت کند. اما از این به‌بعد ادامه داستان را از زبان متوسلانی و بهرامی بخوانید.

آقای متوسلانی! دیدار شما و مارکز چگونه اتفاق افتاد؟

خب وقتی خبر درگذشت این نویسنده بزرگ را شنیدم، شوکه شدم. اصلا فکرش را نمی‌کردم. او و کتاب‌هایش من را به سال‌های دور برد. من همراه همسرم، خانم میهن بهرامی سال‌ها قبل با ایشان دیداری داشتیم. در سال ۱۳۶۹ فیلم «جست‌وجوگر» در جشنواره فیلم مسکو پذیرفته شد. ما در جشنواره حضور پیدا کردیم و در هتلی اقامت داشتیم که مارکز هم حضور داشت. خبر لحظه‌به‌لحظه ورود و حضور او به مسکو در رسانه‌ها و تلویزیون‌ها پخش می‌شد. ما هم کتاب‌هایش را خوانده بودیم و دوست داشتیم او را ببینیم. طبیعتا پیشنهاد دیدار دادیم، ایشان هم موافقت کرد. ساعت ۳ بعدازظهر در تراس هتلمان قرار گذاشتیم. عکس سه‌نفری هم گرفتیم. به پیشنهاد مارکز دوباره عکس گرفتیم. چون با خنده گفت، هیچ دوربینی قابل‌اعتماد نیست، یک‌بار دیگر هم بگیریم. البته دو عکس دیگر هم گرفتیم!

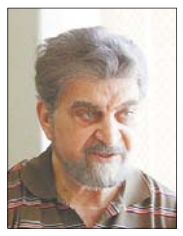

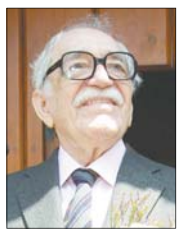

برخورد نویسنده با شما چگونه بود؟

خیلی متواضع و مودبانه رفتار می‌کرد. ایشان هنرمند شناخته شده‌ای بودند و مردم شوروی سابق او را می‌شناختند. در این سفر همسرشان، مرسدس، هم همراهشان بودند.

محور صحبت‌هایتان درباره چه بود؟

خب گفت‌وگوکننده اصلی با ایشان خانم بهرامی بودند. من هم گاهی اوقات وارد مباحث می‌شدم. نکته تمرکز گفت‌وگویمان ادبیات بود. اما در آن زمان بیشترین دغدغه و دلواپسی‌شان جنگ بود. می‌گفت در جهانی زندگی می‌کنیم که همه‌چیز به دکمه بمبی که توسط شوروی سابق و آمریکا زده می‌شود، بستگی دارد. حیات آدم‌ها به فشارآوردن همان دکمه بستگی دارد... خیلی سخت است در این فضا به آرامش برسیم.

چگونه دنیای مارکز را شناختید؟

به‌نظرم کتاب خاطراتش با عنوان «زنده‌ام که روایت کنم» بهترین نقطه شروع شناخت این نویسنده است. چون در آن به مسایلی اشاره می‌کند که بعدا اگر رمان‌هایش مثل «صدسال تنهایی»، «عشق سال‌های وبا» و... را بخوانید کاملا عمق داستان‌ها و ماجراها را درک می‌کنید.

خانم بهرامی چطور شد که مارکز درخواست گفت‌وگوی شما را پذیرفت؟

خب من مجموعه داستانی دارم که البته «باغ غم» به چند زبان از جمله انگلیسی ترجمه شده. این کتاب را به مارکز دادم و همین‌طور عکس نقاشی‌هایم را که وقتی دید خیلی خوشش آمد. داستانم هم درباره کودکی است که مرگ پدرش را باور می‌کند. به هر جهت فرصتی پیش آمد که با هم مفصل گفت‌وگو کنیم. هروقت که به یادش می‌افتم به عظمت روحی او در آفرینش هنری فکر می‌کنم. روحش شاد. ما ۱۵ روز میهمان جشنواره بودیم و از همین چندروز کلی خاطره دارم.

پرسه

تهران‌گردی با رییس شورای شهر

بیتوته معلم در گوشه خیابان

سعید برآبادی

اسباب‌شان گوشه‌ای از کوچه «داوری» پهن بود، جمع‌وجور شده، مثل چهارزانوزدنِ میهمان‌ها. اما آنها میهمان «نظام‌آباد» نبودند؛ چندسالی است که اجاره‌نشین همین محله‌اند و هر سال، موردِ اجاره‌شان آب رفته تا رسیده‌اند به این ساختمان کوچک و قدیمی که اجاره‌اش ماهی ۶۰۰هزارتومان بود و حالا حتی همین سقف نم‌کشیده را هم نداشتند! مرد تکیه داده به وسایل خوابش برده بود با جدولی نیمه‌کاره در دست و زن آن طرف به خواب رفته؛ مثل چوپان‌هایی که گله‌شان وسط توفان‌گیر می‌کند و هر کدام در گوشه‌ای به خواب می‌روند تا گرگ شبیخون نزند. جمعه‌ای که گذشت، ۴۸ ساعت از ریخته‌شدن اسباب‌شان به کوچه گذشته بود و زن می‌گفت که در این دو روز، از همسایه‌ها کسی نیامد حتی حالمان را بپرسد: «مثل جذامی‌ها با ما برخورد کردند! از لای پرده‌ها خیره‌شده بودند به ما و فکر می‌کردند که جذامی هستیم! بچه‌ام را فرستادم خانه همسرش و گفتم اینجا می‌مانم تا یا خود خدا برایم کاری کند یا کسی دلش به رحم بیاید.» ضجه‌های زن در کوچه اما با صدای گرفته و آرام پیرمرد عقب رفت: «من کارمند آموزش‌وپرورش هستم، دبیر بوده‌ام، فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران هستم، این هم مدرکش، بیماری کارم را به اینجا کشاند.» بیتوته‌شان روبه‌روی حسینیه‌ای بود که مسوولانش از رییس شورای شهر خواسته بودند در جمعه‌های تهران‌گردی‌اش، سری هم به آنجا بزند بلکه با کمک شهرداری و شورای شهر، ساخت این «بیت‌الحسن» هم زودتر به پایان برسد. ۴۸ ساعت بعد از آنکه وسایلشان بیرون خانه ریخته شد، دیدار با احمد مسجدجامعی اتفاقی، اتفاق افتاد! احمدآقا به شیوه معمول و محترمش از آنها عیادت کرد، چایی به مرد داد و شوخی مختصری با او کرد تا خنده به روی لبانش برگردد. پیرمرد اما به او گفت که به خاطر بیماری وخیمش، ۱۰ برج اجاره این خانه را نداده و صاحب‌خانه، سرنوشت‌اش را چنین رقم زده است. آن سوتر، زن در کنار وسایل خانه‌اش، رختخوابی پهن کرده و دراز کشیده بود. دیدار که به اینجا رسید، زن گفت آنچه را که همه از شنیدنش می‌ترسیدند؛ اینکه از میان یک کوچه همسایه، تنها یکی برایشان چای و غذا آورده است. گفت که دارد تقاص زندگی ساده و سالمش را می‌پردازد و از این است که دست به سوی کسی دراز نکرده، راضی است حتی اگر وسایلش کوچه همسایه‌های غریبه(!) را زشت کرده باشد. از آن طرف شهردار محله و عضو شورایاری منطقه هفت قول دادند که تا فردا وضع این خانواده روشن شود و نگذارند خانه به دوش شوند. کوچه به خاطر حضور سرزده رییس شورای شهر شلوغ شده بود و همسایه‌ها یکی یکی از پشت پنجره ماجرا را دنبال می‌کردند؛ درست مثل یک فیلم! درست مثل وقتی که صدای جذامی‌ها را از تلویزیون یا پرده سینما می‌شنوند. عصر نشده، اسباب و اثاثیه معلم پیر و همسر زمینگیرش از کوچه جمع شد اما هیچ‌کدام از همسایه‌ها، لااقل در بار زدن وسایل خاور، دستی به آتش نبردند.

گزارش فردا

برای بزرگداشت روز زن و مادر

روایت «اعظم طالقانی» و «شیرین یزدانبخش» از چالش‌های زنانه

شرق، عسل عباسیان: برای ما ایرانی‌ها روز مادر و روز زن متفاوت از روزی است که در جهان گرامی‌اش می‌دارند. طبق تقویم ما «زادروز حضرت فاطمه(س)» روز زن است و روز مادر. از چند روز قبل‌ترش پیام‌های تبریک، حراج‌های متعدد، پیشنهادهای خرید و چراغانی کردن فروشگاه‌ها آغاز می‌شود. زن‌ها در جوامع مختلف، با دشواری‌های گوناگونی مواجهند که ریشه در سنت‌ها و عادات تاریخی دارد و البته که ریشه‌های این موضوع، مورد بحث حالای ما نیست. اگر از تفاوت تعریف‌های فمینیستی و مذهبی بگذریم، در سال‌های گذشته رویکردهای گوناگونی به مقوله زن وجود داشته، که هربار با واکنش‌های متفاوتی روبه‌رو شده است. مدت‌هاست که دیگر داستان‌ها و فیلم‌هایی که با تکیه بر تفاوت‌ها و دغدغه‌های زنان امروزی ایران نوشته یا ساخته می‌شوند، مورد توجه است و تحسین می‌شود. سال‌هاست که یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های ما تعریف «رجل سیاسی» در قانون اساسی است. با همه این پیش‌زمینه‌ها به این مناسبت به سراغ دو زن شناخته‌شده از دو حیطه متفاوت رفته‌ایم تا از شکل مواجهه آنها با چالش‌های‌شان بشنویم. «اعظم طالقانی» از فعالان ملی-مذهبی و موسس تشکل «جامعه زنان مسلمان» از تجاربش در مواجهه با چالش‌هایی که به‌عنوان یک زن با آنها روبه‌رو بوده چنین می‌گوید: «تجربه شخصی من به‌عنوان زنی که حداقل ۶۰، ۷۰ سال عمر کرده و با انواع چالش‌ها روبه‌رو بوده و هنوز هم هست، این است که با هر چالشی که روبه‌رو می‌شوم بلافاصله تصمیم نگیرم. فکر، مشورت با خبرگان و عقلا و متخصصان داشته باشم در تصمیم‌گیری‌هایم، تا بتوانم تصمیم‌گیری همه‌جانبه‌ای داشته باشم. این برای من خیلی مهم بوده، به همین دلیل فکر می‌کنم، تا حدی توانسته‌ام توفیقاتی به دست بیاورم. همیشه همه تلاشم را کرده‌ام که با هر مشکلی- بزرگ یا کوچک- که برخورد می‌کنم فوری تصمیم نگیرم و با مطالعه و مشورت و صبوری نتیجه‌گیری کنم.» او به‌عنوان یک زن که تجربه نمایندگی مجلس اول را هم در کارنامه خود دارد، از مواهب مشورت چنین می‌گوید: «شورایی زندگی کردن و به‌نظر دیگران توجه‌داشتن تا حد زیادی به من کمک کرده. این به این معنا نیست که هرکس، هر چیز می‌گوید را من می‌پذیرم. همه حرف‌ها را می‌شنویم و با آنچه عقل تجربی من به یاد داده، نظرات را ارزیابی می‌کنم و در نهایت نتیجه‌گیری می‌کنم. یکی از صفات مهم خداوند که در قرآن هم بارها به آن اشاره شده، صفت «حلیم» است. معنای این صفت همین دوراندیشی است. یکی از ویژگی‌های مهم یک زن، در هنگامه حضورش در جامعه و سیاست باید برخورداری از همین صفت «حلیم» باشد. زن امروز ما باید زنی باشد باگذشت و بخشنده و در عین حال با فکر و تفکر و مشورت و عقلانیت و شورا تا بتواند زندگی و فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی خودش را هماهنگ کند و مثمر ثمر باشد و در آینده از اعمال خودش پشیمان نشود. بخشندگی و اصلاح‌طلبی امروزه همین است که مشکلات خود را، با درایت حل کنیم و بپرهیزیم از انتقامجویی و خشونت‌ورزی که شاید مهم‌ترین عامل شکست در زندگی هستند.» «شیرین یزدانبخش» بازیگری است که این سال‌ها او را بارها در نقش مادر مهربان دیده‌ایم اما نمی‌خواهد به‌عنوان یک زن هنرمند سخن بگوید و فقط از زن‌بودن می‌گوید. بسیاری او را «خاله» خطاب می‌کنند. «زن‌بودن» این بار ناجی «یزدانبخش» شده، چون وقتی درباره واکنش‌هایی که درباره ورودش به سینما گرفته حرف می‌زنیم، می‌گوید: «واکنش‌ها و برخوردهای رودررو با واکنش‌های پشت‌سر معمولا فرق دارد. درواقع چیزهای مختلفی به گوشم رسید. اما چون من همسن مادر بسیاری از افراد بودم، وجهه رقابتی وجود نداشت و اغلبشان مرا مثل مادرشان می‌دانند.»

تصحیح و پوزش

روز پنجشنبه کاریکاتور منتشرشده در ستون کارتن‌خواب متعلق به «پیام برومند» بوده است که به این وسیله ضمن تصحیح از ایشان و خوانندگان محترم پوزش می‌خواهیم.

www.sharghdaily.ir

آموزشگاه آزاد سینمایی موج نو
با مجوز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۵۳/۶۱۳۰
بازیگری کارگردانی فیلمنامه‌نویسی
مدیر مسئول و مدیر آموزش: هوشمند ورعی
۸۸۸۸۹۶۷۰ www.mojenofilmschool.com